

زمین دار مذکور را با آن گرفتار آن روانه درگاه پناز و چون معلوم شد بود که حاکم خاندیس در خود را به علیخان بگانه
 والا فرستاده است و او در حدود دند بار آمد و بقضای آنکه اندیشی من دارانه توقف دارد و میرخان مذکور حکم شد که او
 نیز پستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن جوگر او و جوی توپچی باشی و بلند برین فرستاده شد که زمین دار مذکور را از خارستان
 تردد و توقف بر آورد و به کلینی بوستان خدمت و مانع سعادت او را معطر کرد و اندک این فرستاده تا که از بند حکم عال شد و او را
 با اسیران بدرگاه والا آوردند آن صبیحه محصوره را در ظل عاطفت خود گرفتند بهر بان حرم سرای مقدس سر زدند و خواجانه را
 بفضلی که آدم کش خود ترسایندند و از آنجا که شهباید عدالت پژوه از زفونی رافت و فراوانی عاطفت بقبل مجربان نمی پردازند و او را
 بر بند خانه سپردند که در اندام بنای ایزدی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ماکر است و پوشده نماز که بگانه ولایت
 که بگانه طول آن صد گروه و عرض آن پی گروه و پوسته و نزار سوار و در نزار پاده با او می باشد جمع آن شش و نیم گروه
 دام است و در آن ملک سر که حاکم باشد بهر حیوانا مندر سالیر و موتیر و قلعه سیکرین بقله کوه واقع اند و در شهر عظیم دارد و یکی پاد
 و دیگر حساب پور ماک بکرات و در کن واقع است و با هر طرف که نیر و پیشتر باشد اطاعت کونه می کشند درین حکام چون
 در تصرف اولیای دولت در مدار سلطت شکوه شایسته خدشی شایسته تقدیم رسانید و بسجده درگاه مقدس می بینند
 جهان شده و از سواج آینه است که آسیمی بهت سر براری دولت سید و بعافیت گذشت و مجملی ازین ساج عبرت بخش آینه پسته
 او رنگ نیش خلافت در پرده خاصه آن نقاب آری می نماید و کافریمان قضا و قدر آن پرده را برداشته در انظار کوه
 صوری و معنوی این رنگ کرده آبی اندازانگه شبنمی شایسته خاصه ایشانند و مردانگیهای شجانه مند و ستان مذکور مجبوس
 می شد که در پیش این گروه جان قدری ندارد و چنانچه بعضی از چوتمان بر چه که دو سنین از در کفر می آیت سند و مردانگی که تکلیف
 از دور محاذی آن و سنین مید و ند چنانچه پسینا از پست سرد و گذارده پس کند آن جهان همچون آبی بخت برده آری خورش
 یا عیار کفرین مردم با بلوای از کایهانی شایسته ظاهر شبر خاصه را دست بر دیواری سر کردند و طرف دیگر از یک سکه آمد

این کلامی است که در این روزگار
 در این روزگار که در این جهان
 با این کلام که در این جهان

برایتان دکان بزم مقدس رفت که کس را قدرت حرف زدن و نه رخت دم بر آوردن درین حکام نماند پای خلا
 دویده سبک دستی نمود و چنان دپست زد که آن شیر جلد شده دور افتار و اندکی میان آگشت و سبابه خد نوبرید شد